

تحلیل انتقادی دیدگاه حکیم غروی اصفهانی

درباره مراتب تجلیات

مصطفی عزیزی علویجه^(۱)

چکیده

یکی از ساحت‌های معرفتی حکیم غروی اصفهانی، دیدگاه عرفانی و شهودی او در دو عرصه عملی و نظری است. محقق اصفهانی بر پایه مبانی حکمت متعالیه، دیدگاهی بدیع در باب مراتب تعینات و تجلیات حق تعالی مطرح نموده است؛ او بجای «وحدت شخصی وجود» بر «وحدت تشکیکی وجود»، بجای «تجلی و ظهورات» بر «وجود رابط و اضافه اشراقیه» و بجای «اطلاق مقسمی» بر «بسیط الحقیقه و صرف الوجود» تأکید دارد. حکیم اصفهانی برای حقیقت وجود سه اعتبار و تعین ترسیم میکند: الف) مرتبه «بشرط لا» از قیود عدمی یا صرف الوجود، ب) مرتبه «لا بشرط» از حدود امکانی یا فیض مقدس، ج) مرتبه «بشرط شیء» یعنی اثر فعل حق تعالی. این تقسیم‌بندی با آنچه در عرفان نظری مطرح است، متفاوت می‌باشد. در این پژوهش، ابتدا مراتب تجلیات از دیدگاه محقق اصفهانی تحلیل میشود و سپس مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد.

کلیدواژگان: تعین، تجلی، صرف الوجود، وحدت شخصی، وحدت تشکیکی، غروی اصفهانی.

مقدمه

برخی از شخصیت‌های برجسته و دارای نبوغ که در زمینه‌های گوناگون علمی صاحب‌نظر هستند، بدلیل شهرت در یک موضوع علمی خاص، سایر ابعاد فکری و اندیشه‌یی آنها مغفول و تحت الشعاع قرار می‌گیرد. یکی از این نوادر، فقیه، اصولی، فیلسوف و عارف نام‌آور حوزه نجف، حکیم غروی اصفهانی است. وی در دو زمینه عرفان نظری و عرفان سلوکی و عملی دارای نظریات و دیدگاه‌های ارزشمند و بدیعی می‌باشد که میتوان آنها را از لابلای نوشته‌های متعدد ایشان بدست آورد. بعنوان نمونه در کتاب تحفة الحکیم و نیز در مکاتباتی که میان او و سید احمد کربلابی رد و بدل شده و با عنوان توحید علمی و عینی منتشر گردیده، و حتی در خلال مباحث اصولی و بویژه در کتاب وزین نه‌ایة الدرایة، و نیز در دیوان اشعار ایشان میتوان به اندیشه‌های عرفانی این عارف واصل، دست یافت. شایان ذکر است که مکاتباتی میان عارف کامل سید احمد کربلابی و حکیم غروی اصفهانی، درباره تفسیر دو بیت شعر از منطق الطیر عطار صورت گرفته که از جهات مختلفی اهمیت دارد.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۲۲ تاریخ تأیید: ۹۹/۸/۱۰ نوع مقاله: پژوهشی

(۱). دانشیار جامعه المصطفی، قم، ایران؛ mostafa.alavijeh@gmail.com

این مکاتبات مجالی است برای سنجش ژرفای معرفتی و عرفانی این دو عارف واصل، و نیز زمینه‌ی برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های عرفانی و فلسفی آنهاست. از سوی دیگر، علامه طباطبایی با ژرف‌اندیشی خود، میان این دو شخصیت بزرگ داوری نموده و بر غنای معرفتی آن افزوده است.

اندیشه‌های عرفانی و سلوکی محقق اصفهانی را میتوان به دو بخش عرفان عملی و عرفان نظری تقسیم نمود؛ او در عرفان عملی و سلوکی، تحت تأثیر مکتب عرفانی نجف بویژه ملاحسینقلی همدانی است. محقق اصفهانی در نامه‌ی به میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (برجسته‌ترین شاگرد ملاحسینقلی همدانی) از ایشان درخواست دستورالعمل سلوکی کرده، و مرحوم ملکی تبریزی با استناد به دستورات استاد خویش، بر روش «معرفت نفس» تأکید نموده و مطالبی ارزنده برای او مینگارد (ملکی تبریزی، ۱۳۸۰: ۲۶۷).

اما در بخش عرفان نظری (که مورد نظر این نوشتار است)، وی بشدت متأثر از صدرالمتألهین است، از اینرو تلاش میکند بر پایه مبانی حکمت متعالیه همچون: وحدت تشکیکی وجود، اضافه اشراقیه و وجود رابط، بسیط الحقیقه کل الأشیاء، صرف الوجود لایتننی و لایتکرر، تقریری متفاوت از مراتب تعینات و تجلیات وجود ارائه دهد. لازم بذکر آنست که حکیم غروی اصفهانی در اندیشه‌های عرفانی خود علاوه بر تأثیرپذیری از صدرالمتألهین، وامدار صدرالدین قونوی و ملا عبدالرزاق کاشانی و قیصری است (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۱۰۶).

اهل معرفت در پرتو مبانی خاص عرفانی همچون وحدت شخصی وجود، تشکیک در

ظهورات و تجلیات، تقسیمی خاص از مراتب تعینات و ظهورات مطرح نموده‌اند و تعینات را به تعینات مخصوص به صقع ربوبی و تعینات خلقی تقسیم میکنند. همچنین تعینات در صقع ربوبی را به مقام غیب الغیوب، مرتبه احدیت، مرتبه واحدیت و مرتبه اعیان ثابته، تفکیک کرده‌اند.

آنچه حکیم غروی اصفهانی در مورد مراتب تجلیات و تعینات حق تعالی مطرح نموده، متمایز از دیدگاه مشهور در عرفان نظری است؛ چرا که مبانی و بنیادهای نظری آن دو متفاوت میباشد. در این پژوهش درصددیم تا با رویکردی تحلیلی - انتقادی، دیدگاه محقق اصفهانی در باب مراتب تجلیات و تعینات حق تعالی را مورد کاوش و بررسی قرار داده و سپس آن را با دیدگاه مشهور در عرفان نظری تطبیق دهیم، و در پایان نظریه ایشان را در ترازوی نقد و سنجش بگذاریم.

شاخصه‌های کلی اندیشه عرفانی محقق اصفهانی

پیش از پرداختن به سنجش و ارزیابی دیدگاه حکیم اصفهانی در باب مراتب تعینات و تجلیات حق تعالی، شایسته است به برخی از شاخصه‌ها و ویژگیهای کلی دیدگاه عرفانی او اشاره کنیم:

۱) از برجسته‌ترین ویژگیهای اندیشه عرفانی محقق اصفهانی، پایبندی بسیار به برهان منطقی و عدم اکتفا به کشف و شهود باطنی است؛ این شاخصه مهم با ملاحظه مرادفات و نامه‌نگاریهای سید احمد کربلایی با ایشان بخوبی روشن میشود. محقق اصفهانی در اندیشه‌های عرفانی خود بیشتر به مبانی حکمت متعالیه تکیه میکند، زیرا آن را برهانیت و معقولتر از سایر مبانی میپندارد و به همین دلیل میگوید: «فان المتبع هو البرهان»

(همان: ۱۰۱).

«فیض»، «سریان»، «مجلی»، از جمله مصطلحات عرفانی است که حکیم اصفهانی از آنها در راستای آموزه‌های اصولی بهره برده است. از اینرو کتاب اصولی او نه‌ایه‌الدرایه که تعلیقه بر کفایةالأصول آخوند خراسانی است، آمیخته به مباحث فلسفی و عرفانی ناب می‌باشد؛ گویی میل و کشش درونی محقق اصفهانی پرداختن به مباحث حکمی و عرفانی است و به کوچکترین مناسبت وارد مباحث عرفانی حکمت متعالیه و عرفان نظری می‌شود، و از بیان آنها غرق شور و شعف می‌گردد. بعنوان نمونه در تبیین رابطه طبیعی صلاة و فرد صلاة خارجی می‌گوید:

فالصلاة المفروضة وإن لوحظت فانية فی الصلاة الخارجية، إلا أن الفناء لا يقتضى سريان ما يقوم بالفانى إلى المفنىّ فيه، فانه محال، بل الفناء يصحّح البعث نحو الفانى، مع قیام الغرض بالمفنىّ فيه (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲/۳۱۳).

همچنین، او در جای دیگر رابطه ماهیت شخصی به ماهیت نوعیه را همانند رابطه فصل با جنس بر می‌شمارد و می‌گوید: همانگونه که فیض وجود از فصل به جنس می‌گذرد، همچنین ماهیت شخصی به مجرای فیض وجود به ماهیت نوعیه است؛ پس اگر خصوصیات ماهیت شخصی ملغی گردد و تنها وجود ساری در آن ملاحظه شود، حمل آن دو - طبیعت شخصی و طبیعت نوعیه - صحیح خواهد بود (همان: ۱/۱۱۶). قابل توجه اینکه اصول فقه تا پیش از محقق اصفهانی غالباً بر مبانی حکمت مشاء استوار بود، ولی ایشان برای اصول فقه از مبانی حکمت متعالیه و عرفان نظری بهره برد و علم اصولی بر اساس حکمت متعالیه بنا نمود.

۲) عرفان ارائه شده از سوی حکیم اصفهانی را میتوان «عرفان متعالیه» نامید، زیرا او بجای وحدت شخصی وجود بر «وحدت تشکیکی وجود»، و بجای «تجلی و ظهورات» بر «وجود رابط و امکان فقری و اضافه اشراقیه»، و بجای «اطلاق مقسمی» بر «بسیط الحقیقه و صرف الوجود» تأکید دارد و اینها همه مبانی هستی‌شناسی صدرالمتألهین در حکمت متعالیه است (سبزواری، ۱۴۲۱: ۲/۴۶۸). به بیان دیگر، غروی اصفهانی مبانی حکمت متعالیه را برای پایه‌ریزی عرفانی متعالی بخدمت گرفته است که میتواند زمینه‌ساز و مدخل بسیار خوبی برای ورود به عرفان ابن عربی باشد.

۳) تأکید بر مطابقت یا عدم مخالفت کشف و شهود عرفانی با معارف ناب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، از بارزترین ویژگیهای اندیشه‌های عرفانی محقق اصفهانی است. ایشان نصوص صریح از خاندان عصمت علیهم السلام را سرچشمه کشف حقیقی بر شمرده و درباره کسانی که ماسوی الله تعالی را خیال و پوچ میندازند، می‌گوید:

هر که در دعوی کشف و شهود انحصار موجود را در واجب، و خیال بودن ممکنات را ادعا نماید، معارض کلمات و نصوص صریحه از خاندان عصمت که منبع کشف حقیقی هستند، خواهد بود (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۱۳۰).

۴) محقق اصفهانی بدلیل تمایل فراوان به معارف و آموزه‌های ناب عرفانی، بسیاری از مطالب اصول فقه را در قالب تعبیر و اصطلاحات عرفانی ریخته و با یک تبیین عرفانی و حکمی آنها را توضیح میدهد؛ واژه «فنا»، «مفنی»، «مفنی‌فیه»،

۵) سیر و سلوک با محوریت «معرفت نفس»، از مهمترین شاخصه‌های اندیشه عرفانی محقق اصفهانی بشمار می‌آید. این نکته با مراجعه دقیق به دستورالعمل میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که به درخواست او نگاشته است، بخوبی روشن میگردد؛ در آنجا میگوید:

طریق مطلوب را برای راه، معرفت نفس گفتند چون نفس انسانی تا از عالم مثال خود نگذشته، به عالم عقلی نخواهد رسید، و تا به عالم عقلی نرسیده حقیقت معرفت حاصل نبوده و به مطلوب نخواهد رسید (ملکی تبریزی، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

سپس مرحوم ملکی تبریزی نکات کاربردی و دستورالعمل‌های دقیقی را برای سیر و سلوک، بنقل از استاد خود، آخوند ملاحسینقلی همدانی ذکر میکند که درخور مطالعه و تأمل میباشد. توجه به «معرفت نفس» در آثار سیدعلی شوشتری، ملاحسینقلی همدانی، سیداحمد کربلایی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، سیدعلی قاضی طباطبایی، علامه سیدمحمد حسین طباطبایی و شاگردانشان برجستگی بی‌ویژه دارد.

مبانی و پیشفرضها در بحث تعینات و مراتب آن در این مجال شایسته است برخی از مبانی نظری و پیشفرضهای بحث «تعینات و مراتب آن» از منظر حکیم اصفهانی تبیین گردد:

۱) اصالت وجود: حکیم اصفهانی با تأکید بر اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، متعلق جعل را وجود دانسته نه ماهیت، زیرا ماهیت بخودی خود چیزی جز ذاتیاتش نیست و نسبت به وجود و عدم متساوی است، و وجود است که ماهیت را از حدّ

استواء خارج کرده و منشأ ترتب آثار میباشد (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲ / ۲۵۶؛ حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۹۱).

محقق اصفهانی در باب اصالت وجود، ضابطه و معیاری جدید بیان میکند که شاید بتوان آن را از نوآوریهای ایشان در حکمت بشمار آورد؛ «مناط موجودیت هر چیزی آن حیثیت است که بدیل عدم او باشد» (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۹۰). از اینرو مناط طرد عدم و ناقض نیستی در ماهیت انسان، غیر از حیثیتی است که مناط طرد عدم و ناقض نیستی در ذات واجب تعالی است؛ پس توهم اینکه همان حقیقت وجود که منحصر در واجب است، طارد عدم ماهیات ممکنه است، بیوجه است زیرا عدمی که بدیل و نقیض است در یکی از این دو، غیر از عدمی است که بدیل و نقیض است در دیگری. بنابراین آن بدیل و نقیض در هر ماهیت ممکن برطرف نمیگردد مگر با جایگزینی نقیض آن (همان: ۹۱).

این معیار مطرح شده از سوی محقق اصفهانی ناظر به مسئله تشکیک وجود است که در ادامه بررسی میشود.

۲) تشکیک وجود: حکیم اصفهانی در مقابل دیدگاه مشهور در عرفان که بر «وحدت شخصی وجود» تأکید میکند و انتساب وجود به ماسوای حق تعالی را نفی مینماید، بر «وحدت تشکیکی وجود» پای میفشارد و آن را حقیقتی ذومراتب و مشکک میدانند:

فظهر من جمیع ما ذکرنا: أنّ الحقّ ما علیه
الحکماء المتألّهون والعرفاء الشّامخون من
أنّ الوحدة و الکثرة کلّیها حقیقتان
ملحوظتان بنحو الوحدة فی الکثرة و الکثرة

فی الوحدة. چونکه وحدت وجود بما هو وجود، لیست وحدة عددیة لئینافی اکثره، بل وحدت انبساطیه اطلاقیه است؛ لا کانبساط الدّم فی الأعضاء و لا کانبساط الدّهن فی الطّعام، و لا کانبساط البحر فی الأمواج، لیلزم الاتّحاد والحلول والتجزی، بل کانبساط الضّوء فی اشراقاته، والنّور فی لمعاته، والعاکس فی عکوسه (همان: ۹۲).

حکیم غروی تصریح دارد که اشتراک معنوی وجود و باور به تشکیک وجود، منافاتی با کمال تباین میان واجب با ممکن ندارد زیرا غنی بالذات با فقیر بالذات کمال تباین و جدایی را با یکدیگر دارند. او نسبت میان واجب تعالی و ممکنات را به نسبت میان عکس و صاحب عکس تشبیه میکند و معتقد است همانگونه که عکس انسان با خود انسان در اینکه از انسان حکایت میکند - نه اسب و شتر و درخت - یکی است، ولی تفاوت بسیار روشنی میان عکس و صاحب عکس از جهت ماهیت و حقیقت وجود دارد (همان: ۹۲ و ۹۳).

حکیم غروی اصفهانی در کتاب نه‌ایة الدرایة وحدت شخصی وجود را بطور ضمنی می‌پذیرد (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲/۴۳۳)، و به کلام صدرالمآلهین در اسفار ارجاع می‌دهد. همچنین، وی در کتاب تحفة الحکیم صریحاً به نظریه وحدت شخصی وجود می‌پردازد و بینونت و جدایی میان حق تعالی و ممکنات را از سنخ بینونت عزلی نمیداند (همو، ۱۳۹۰: ۲۳۹ و ۲۴۰):

و الربط فی مرحلة الشهود
 عین ظهور واجب الوجود
 و لا یعدّ فی قبال الظاهر
 ظهوره فضلاً عن المظاهر

له كما عن عین أهل المعرفة
 بینونة مضافة الی الصفة
 لا أنّها بینونة بالعزلة
 كما به نصّ امام الملة
 فالحقّ موجود علی الحقيقة
 لا غیره فی هذه الطریقة
 و فعله و هو تجلّی نوره
 تشآن الظاهر فی ظهوره
 لا أنّه تشآن الذات بما
 یقابل الوجود عند الحکماء
 وهذه حقيقة التوحید
 قرّة عین العارف الوحید
 همچنین در ادامه می‌گوید (همان: ۲۴۹):
 فأنّه كما اقتضى الشهود
 کلّ الوجود کله الوجود
 شاید بتوان وجه جمع این دو دیدگاه متغایر را این دانست که دیدگاه نخستین حکیم غروی اصفهانی که در دوران جوانی مطرح گردیده و در نامه‌نگاری او با سید احمد کربلایی متجلی است، بر وحدت تشکیکی استوار است، ولی دیدگاه اخیر وی که در دو کتاب تحفة الحکیم و نه‌ایة الدرایة متبلور است، مبتنی بر وحدت شخصی وجود می‌باشد.

۳) صرافت وجود: شاید بتوان گفت نکته محوری و کلیدی در مبانی عرفانی محقق اصفهانی، تأکید بر «صرافت وجود و محض بودن حقیقت وجود» است و همین امر باعث شده اندیشه‌های عرفانی او به اندیشه‌های عرفانی صدرالمآلهین نزدیک شود و عرفان او را بتوان «عرفان متعالیه» نامید. محقق اصفهانی لوازم و پیامدهای گوناگونی از «صرف الوجود بودن حق

تعالی» استخراج میکند که به برخی از آنها اشاره میشود:

الف) مهمترین لازمه صرف الوجود بودن حق تعالی، تحقق همه کمالات وجودی بنحو اندماجی و بساطت در ذات متعالی اوست:

صرف الوجود لبساطته الحقّة الحقیقیّة التي لا أتمّ منها بساطة، حاو لما دونه، والکلّ منطو فيه انطواء الضعیف فی الشدید بحسب وجدانه، لا بمرتبة فقدانہ (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۱۳۹).

این همان قاعده «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء» است که مطمح نظر حکمت متعالیه میباشد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۶۴). حکیم اصفهانی معتقد است هر موجود محدودی دارای یک جهت کمال و واجد بودن، و یک جهت نقص و فقدان است. حدّ وجودی این موجود محدود را همان وجود مقید و محدود به حدود عدمی آن تشکیل میدهد. بسیط الحقیقه که صرف الوجود است – بدون هیچ حدّ و قید عدمی – واجد همه کمالات محدود است و قطع نظر از قیود و حدود امکانیش، و نیز محدود مندک و مندمج در نامحدود است، صرف نظر از قیود و حدود عدمی و امکانی خود، و معنی «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء و لیس بشیء منها» همین است. پس وجود واجب تعالی بسبب نهایت صرافت و بساطت و احاطه اش، همه هستی است بنحو وحدت و جمعیت (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۹۶).

ب) صرف الوجود بودن حق تعالی موجب ابتهاج شدید او به ذات مقدس خویش است؛ از اینرو محقق اصفهانی در تبیین صفت اراده به این نکته اشاره میکند:

الإرادة، فإنّ معناها العامّ هو الابتهاج والرضا، و صرف الوجود صرف الخیر، و الخیر هو الملائم و الموجب للابتهاج، فذاته تعالی بذاته صرف الوجود، فهو صرف الخیر، فيكون صرف الرضا و صرف الابتهاج (غروی اصفهانی، ۱: ۱۴۲۹/۲۴۶).

ج) از دیگر لوازم صرف الوجود بودن حق تعالی نامحدود و نامتناهی بودن وجود مقدس اوست که میتوان از آن به «وحدت حقّه حقیقیه» تعبیر نمود؛ بهمین دلیل اگر پرسیده شود چرا واجب تعالی حدّ وجودی ندارد و نامحدود است، در پاسخ باید گفت: بخاطر اینکه حق تعالی صرف حقیقت وجود است (حسینی طهرانی، ۶۹: ۱۴۱۹). محقق اصفهانی در جای دیگر میگوید:

الواجب تعالی صرف الوجود، و صرف الشیء کلّ شیء؛ لأنّ صرف الوجود لا يكون فاقداً لمرتبة من الوجود؛ و الا لم يكن صرف الوجود (همان: ۶۵).

د) از دیگر لوازم صرف الوجود بودن حق تعالی آنست که دست عقل از شناخت کنه او کوتاه است. محور اصلی مکاتباتی که میان سید احمد کربلائی و محقق اصفهانی انجام شده، دو بیت شعر از منطق الطیر عطار نیشابوری است که میگوید:

دائماً او پادشاه مطلق است

در کمال عزّ خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست

کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

حکیم غروی اصفهانی در تبیین این دو بیت شعر بر این نکته تأکید میکند که علت عدم راهیابی و شناخت عقل به کنه حق تعالی اینست که خداوند محدود به حدود وجودی و ماهوی و عدمی نیست؛

از اینرو حق تعالی «در کمال عزّ خود مستغرق است» یعنی استغراق در صفات عزّت و جلال که منشأ آن صرافت وجود و محض بودن حقیقت هستی میباشد. بهمین دلیل در بیت دوم عطار میگوید خداوند متعال از استغراق در عزّ و جلال خود خارج نشود، پس چگونه عقل به مقام شامخ او برسد؛ چراکه عقل به چیزی شناخت پیدا نمیکند مگر اینکه به او احاطه پیدا کند، و فرض اینست که حق تعالی واجب الوجود است و هیچ حد و مرز وجودی و کمالی ندارد؛ بنابراین نمیتواند مورد احاطه واقع شود (همان: ۵۱ و ۵۴).

۴) وجود رابط و اضافه اشراقیه: حکیم اصفهانی درباره حقیقت تجلی و تشّان، دیدگاهی خاص بر اساس حکمت متعالیه ارائه میدهد. ایشان بر مبنای قاعده و ضابطه‌یی که خود آن را پایه‌گذاری کرده و آن عبارتست از: «مناط موجودیت هر چیزی آن حیثیت است که بدیل عدم او باشد» (همان: ۹۰)، بر تغایر رتبی و اختلاف تشکیکی میان وجود واجب تعالی و وجود ممکنات تأکید میکند. بر همین اساس او ممکنات را عین ربط و وابستگی محض به حق تعالی میدانند و اضافه مخلوقات را به خداوند از سنخ «اضافه اشراقیه» و «امکان فقری» و «وجود رابط» تفسیر میکند و میگوید: «صفحات الأعیان بالاضافة الی الباری کصفحات الأذهان بالاضافة الینا» (همان: ۹۲).

محقق اصفهانی راز و رمز اینکه از وجود ممکنات به «تشّان و تطوّر و اشراق و تجلی» تعبیر میشود را اینگونه تبیین میکند که فعل واجب تعالی شأنه عین ربط و تعلق به اوست، زیرا اگر حقیقتی داشته باشد غیر ربط و تعلق، لکان فی دار الوجود وجود لاربط له به تعالی. پس هر مرتبط بالذات و مستفیض

بالذات و متعلق بالذات، حیثیت ذات او بعینها حیثیت ارتباط و استفاضه و تعلق و معلولیت و مجعولیت است و خواهد بود، و هرچه بذاته مطابق مشتقی از مشتقات است، مطابق مبدأ او خواهد بود؛ بدین معنی که هر وصف اشتقاقی مانند «مجعولیت»، «فقیر»، «رابط» که از مرتبه ذات یک شیء انتزاع میشود بدون در نظر گرفتن حیثیتی زائد بر ذات - بطور قطع مبدأ آن مشتق که «جعل»، «فقر»، و «رابط» است نیز انتزاع خواهد شد؛ زیرا اگر مبدأ در مرتبه ذات موضوع محقق نباشد، پس در مرتبه خارج از مرتبه ذات خواهد بود. او تصریح میکند هر کس موجوداتی که عین الربط و التعلق و الفقر هستند را بنحو تعلق و ربط و وابستگی نبیند، دیده باطن او کور است؛ زیرا نگاه استقلال به مظاهر و ندیدن مظاهر را بماهیه مظاهر، بمعنای ندیدن واقعی آنهاست (همان: ۹۲ و ۹۶).

قاعده مذکور (هر چه بذاته مطابق مشتقی از مشتقات است، مطابق مبدأ او خواهد بود)، از نوآوریها و ابداعات حکیم اصفهانی بشمار می‌آید. او این قاعده را برای اثبات عین الربط بودن ممکنات و نیز برای اثبات عینیت ذات حق تعالی با صفاتش، بکار می‌گیرد.

حکیم اصفهانی بر این باور است که اشراق حق تعالی و تجلی او بر فعلش، عین فعل او و عین وجود منبسط بر ماهیات امکانی است، و بواسطه آنکه در یک طرف این افاضه و اشراق، حق تعالی قرار دارد و در طرف دیگر آن ماهیات، آن را «اضافه» مینامند، و چون نفس این اضافه مذوّت ذات و محقق حقایق است از حیث ایجاد و وجود، آن را «اضافه اشراقیه» خوانده‌اند (همانجا). از اینرو صدرالمتألهین با بیانی دقیق و فصیح میگوید:

فکل وجود سوى الواحد الحق تعالى لمعة من لمعات ذاته، و وجه من وجوهه. و أنّ لجميع الموجودات أصلاً واحداً هو محقق الحقائق و مشيئ الأشياء، و مذوت الذات. فهو الحقيقة و الباقي شؤونه، و هو النور و الباقي سطوعه، و هو الأصل و ما عداه ظهوراته و تجلياته، و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۴/۳۹۲).

حکیم اصفهانی در کتاب تحفة الحکیم، امکان فقری را اینگونه بیان میکند (غروی اصفهانی، ۱۳۹۰: ۷۹):

الكل في جنب الوجود المطلق

بالذات عين الربط والتعلق

ففي قبال ذاته القدسيه

روابط ليس لها النفسية

مراتب تجليات و تعینات هستی

پس از تبیین مبانی و بنیانهای نظری بحث، وارد بخش اصلی این پژوهش میشویم و مراتب و درجات تجلیات و تعینات حق تعالی را از دیدگاه محقق اصفهانی تبیین میکنیم. او دو تقسیم برای اعتبارات وجود و مراتب تجلیات ذکر میکند:

(۱) تقسیم متعارف در منظومه فکری حکمت و فلسفه که عبارتست از:

الف) وجود گاهی بشرط تجرد و پیراستگی از نقایص و کاستیهای امکانی یعنی بشرط لا از قیود عدمی و حدود امکانی ملاحظه میشود و این مرتبه همان وجود واجب تعالی نزد حکما و برخی از عرفاست. چنین وجودی واجد همه مراتب و کمالات وجودی من حیث هو موجود است.

ب) گاهی وجود، لا بشرط از اضافه و تقید به

حدود و قیود امکانی اعتبار میشود، و این مرتبه همان وجود منبسط و فیض مقدس و مشیت فعلیه نام دارد. این مرتبه از وجود فاقد درجه صرف الوجود است؛ بلکه فعل حق تعالی و فیض مقدس اوست. نسبت او به مراتب عقول و نفوس و عالم ماده همانند نسبت مطلق به مقید است؛ بدین معنی که مطلق همراه با مقید است ولی مقید همراه با مطلق نیست. از اینرو بنا به اقتضای اطلاق و لا بشرطیت در همه موجودات امکانی ساری و جاری است؛ همانگونه که وحدت در کثرت سریان دارد، یا مانند ظهور حقیقت واحد در مظاهر گوناگون میباشد.

البته این وجود لا بشرط بنحو جامعیت و تمام و کمال در عقل اول یا روح اعظم یا همان حضرت ختمی مرتبت (ص)، تجلی تام یافته است. محقق اصفهانی، نبی اکرم (ص) را مظهر اسم اعظم حق تعالی و تجلی اتم نور خداوند و غایت الغایات سیر کمالی انسان میدانند و بصورت منظوم میگوید (غروی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۳):

ای مظهر اسم اعظم حق

مجلای اتم نور مطلق

ای نور تو صادر نخستین

وی مصدر هر چه هست مشتق

ای عقل عقول و روح ارواح

وی اصل اصول هر محقق

در سیر تو ای نبی ختمی

ذو الغایه به غایه گشت ملحق

ج) گاهی وجود، بشرط شیء ملاحظه میشود

که همان اثر فعل حق تعالی یعنی وجودات امکانی

است که عبارتست از عقل و نفس و طبع. در این

مرتبه، موجودات عین الربط و الفقر و التعلق به

حق تعالی هستند و هیچ حیثیت استقلالیه

ندارند. نسبت میان مرتبه دوم به مرتبه سوم همانند نسبت میان مطلق به مقید است (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۱۰۲ و ۱۳۹). آنچه تاکنون عنوان گردید، تبیین مراتب تجلیات حق تعالی بر اساس رویکرد حکمی و فلسفی است.

۲) تقسیم اهل معرفت که در منظومه اندیشه عرفانی ذکر شده و آن عبارتست از:

الف) گاهی خود وجود حقیقی ملاحظه میشود لایشرط از تقید به تعینات صفاتی و اسمائی یا عدم تقید به آن. این مرتبه همان صرف الوجود است که همه حیثیت ذاتش، همان حیثیت هستی میباشد بدون آمیخته شدن با غیر خودش؛ «لوحظ علی نهج عدم اعتبار تعین و لا اعتبار عدمه». در این مقام هیچ اسم و رسمی مطرح نیست و از آن به «غیب الغیوب» یا «هویت مطلقه» تعبیر میکنند. حکیم اصفهانی بر این باور است که لایشرط بودن وجود بنحو لایشرط مقسمی که عرفا معتقدند، منافاتی با بشرط لا بودن وجود از قیود و حدود امکانی، ندارد؛ چنانکه بشرط لا بودن از قیود عدمی و حدود امکانی مغایر با بشرط شیء بودن - یعنی بشرط کمالات ذاتی بودن آن - نیست (همان: ۱۰۲ و ۱۰۳). حکیم غروی اصفهانی به این مرتبه که هیچ اسم و رسمی ندارد، «مرتبه احدیت» نیز میگوید و تصریح میکند این نامگذاری مستند به کتاب اسفار ملاصدرا و شرح فصوص قیصری است (همانجا). صدرالمتألهین در اینباره میگوید:

ذات حق در این مرتبه بلحاظ عدم تعین و بصورت تنزیه صرف اعتبار میگردد، و آن مرتبه‌یی است که هیچ اسم و رسم و وصفی ندارد و معرفت و ادراک به آن تعلق نمیگیرد

(ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۱۱).

حکیم اصفهانی در جای دیگر میان «غیب مطلق» و «غیب مکنون» تفکیک نموده و میگوید:

گمان حقیر آن است که بر حسب اصطلاح حقیقی، غیب مطلق عبارت از همان مرتبه احدیت است، که وجود بشرط لا باشد، که مراد از ذات به اعتبار لا تعین است؛ و غیب مکنون این اعتبار را هم فاقد است، که نه اعتبار لا تعین شده، و نه اعتبار عدم اعتبار (همان: ۱۱۲).

او در اینجا اشکالی مطرح میکند مبنی بر اینکه نام «احدیت» از اسماء و صفات حق تعالی است و ربطی به مقام ذات مقدس او که مقام لاسم و لارسم میباشد، ندارد. خود وی در پاسخ میگوید: «این وحدت همان وحدت ذاتی است نه وحدت صفاتی، پس واحدیت و احدیت ذاتیه، دخلی به احدیت وصفیه و واحدیت وصفیه ندارد» (همان: ۱۰۳ و ۱۰۴).

بعبارت دیگر، او میان «احدیت و واحدیت ذاتی» و «احدیت و واحدیت صفاتی» تمایز مینهد و بر این نکته تأکید میکند که احدیت ذاتی بمعنای صرف الوجود است که همه حیثیت ذاتش، حیثیت هستی است بدون اعتبار تعین یا عدم تعین؛ این مرتبه همان مقام غیب الغیوب یا هویت مطلقه یا لا بشرط مقسمی است که هیچ اسم یا رسم یا کثرت یا وصف یا حکم و نسبتی در آن لحاظ نشده است. این وحدت ذاتی سرچشمه «تعین اول» یا احدیت وصفی، و نیز منشأ «تعین ثانی» یا واحدیت وصفی میباشد؛ درست مانند هسته درخت که خاستگاه و منشأ تنه درخت و برگها

و میوه‌های آن است، یا مانند عدد «یک» که بخودی خود هیچ اعتبار و نسبت و حیثیتی در او لحاظ نشده است، اما در عین حال میتوان صفات و احکامی همچون «نصف دو، ثلث سه، ربع چهار و...» به آن نسبت داد (همانجا).

ب) پس از مرتبه غیب‌الغیوب و هویت مطلقه که هیچ اسم و رسمی ندارد، مرتبه «احدیّت» است که مرتبه بشرط لا از تعینات سایر صفات میباشد. خود این اعتبار هم اگرچه تعینی است ولی تعین ثبوتی حقیقی نیست، مانند تعین علم و قدرت و اراده.

ج) مرتبه سوم تعین مرتبه «واحدیت» است که در آن وجود واجب تعالی بشرط تعینات اسمائی و صفاتی ملاحظه میگردد. مبدأ و منشأ ظهور همه تعینات اسمائی و صفاتی و لوازم آنها یعنی اعیان ثابت، صفت «علم» است. تعین علمی منشأ ظهور عناوین اسماء و صفات و لوازم آنها که اعیان ثابت است، میباشد. حکیم اصفهانی این مرتبه را که ظهور علمی حق تعالی است، فیض اقدس مینامد (همان: ۱۰۵). او معتقد است در مرتبه احدیت لحاظ عدم تعینات بود پس مجالی برای توهم کثرت نبود؛ برخلاف مرتبه واحدیت که همه تعینات اسمائی و صفاتی در آن لحاظ گردیده است؛ از اینرو احدیت بلحاظ بطون ذات، و واحدیت بلحاظ ظهور ذات است (همانجا).

محقق اصفهانی میان «فیض اقدس» و «فیض مقدس» اینگونه فرق میگذارد: فیض اقدس مرتبه ظهور علمی است که همه تعینات اسمائی و صفاتی بنحو اندماجی و جمعی و بساطت در آن گرد آمده‌اند. سرنامگذاری این مرتبه به فیض اقدس اینست که ظهور اسماء و صفات همراه با لوازمشان

به عین ظهور ذات الهی است لذاته؛ پس یک ظهور واحد است که به ذات حق تعالی نسبت داده میشود بالذات، و نسبت داده میشود به اسماء و صفات بالعرض؛ همانگونه که موجودیت که به وجود نسبت داده میشود بالذات، و به ماهیت نسبت داده میشود بالعرض، نه اینکه دو وجود حقیقی است. از سوی دیگر، فیض اقدس مقدس تر و منزّه تر از آن است که از غیر حق تعالی استفاضه و کسب فیض نماید. در مقابل، «فیض مقدس» وجود دارد که تجلی حق تعالی در مقام افعال اوست؛ آن را فیض مقدس گویند چون منزّه و پیراسته از نقایص و کاستیها و محدودیتهای امکانی است.

حکیم اصفهانی مقام فیض اقدس را مرتبه «جلا» یا «ظهور»، و مقام فیض مقدس را مرتبه «استجلاء» یا «اظهار» مینامد، زیرا در فیض مقدس اسماء و صفات حق تعالی در صقع ربوبی و به ظهور حق تعالی ظاهرند، برخلاف فیض مقدس که به اظهار حق تعالی و در مرتبه فعل و عالم شهادت تعین و ظهور یافته است. پس فیض اقدس ظهور در مقام ذات است برای ذات، ولی فیض مقدس ظهور حق تعالی است در تعینات افعال او (همان: ۱۰۵ و ۱۰۶).

وی تصریح میکند که مراتب تجلیات حق تعالی و تقسیم آن به مرتبه غیب‌الغیوب و مرتبه احدیت و واحدیت و اعیان ثابت و تعینات خلقی، همه این مراتب بر حسب اعتبارات مظاهر و مجاری ادراکی و شهودی عارف است؛ نه اینکه در مرتبه ذات واجب تعالی چنین تغییرات و دگرگونی‌هایی رخ داده است، زیرا در صقع ربوبی ظاهر و باطن، یا ظاهر و مظهر یک چیز است و تعدد و تغایر در ذات بسیط حق تعالی مطرح نیست. از اینرو تقدّم

و تأخر میان ذات و صفات از سنخ تقدّم و تأخرّ طبعی و ذاتی و رتبی است نه تقدّم در وجود؛ همانند آنکه گفته میشود صفت حیات مقدّم بر صفت علم است، زیرا حیات شرط تحقق علم میباشد (همان: ۱۰۹ و ۱۱۰).

محقق اصفهانی بر عدم منافات و تغایر میان این دو تقسیم که برای مراتب تعینات و تجلیات حق تعالی بیان گردید، تأکید دارد.

نقد و سنجش

در این مجال، دیدگاه حکیم غروی اصفهانی در باب مراتب تعینات حق تعالی را مورد ارزیابی و نقد قرار میدهیم.

۱) اشکال اساسی دیدگاه عرفانی حکیم اصفهانی تأکید او بر وحدت تشکیکی وجود میباشد. وی برخلاف دیدگاه عرفا، برای سایر ممکنات نیز بهره‌ی از وجود قائل است. بهمین دلیل کثرت تشکیکی را میپذیرد؛ این در حالی است که اهل معرفت، کثرت را اعتباری و وحدت را اصیل میدانند. برخی از اهل معرفت تلاش کرده‌اند میان «وحدت شخصی وجود» و «وحدت تشکیکی وجود» آشتی و توافق برقرار کنند و بر این نکته تأکید دارند که وحدت شخصی وجود نسبت به وحدت تشکیکی، نظری است أدقّ در مقابل دقیق، و حقیقتی عمیقتر از حقیقت تشکیکی وجود است. بر این اساس، تشکیکی در حقیقت وجود را به تشکیکی در ظهورات بر میگردانند (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۱۷۲).

اما این نکته دقیق بنظر نمی‌رسد، زیرا کثرت در مراتب وجود، با حصر وحدت در وجود ناسازگار است؛ چراکه حقیقت وجود طبق وحدت شخصی

بنحو بشرط لا از کثرت اعتبار میشود، ولی در وحدت تشکیکی بنحو بشرط شیء (بشرط کثرت) اعتبار میگردد، و بدون شک اعتبار بشرط لا با اعتبار بشرط شیء مغایر است. این اشکال مبنایی، محقق اصفهانی را بر آن داشت تا در اواخر عمر خود به وحدت شخصی روی آورد و آن را در کتاب تحفة الحکیم منعکس کند.

۲) حکیم غروی اصفهانی بجای مفهوم «تجلی»، بر «وجود رابط و اضافه اشراقیه» تأکید میکند، این در حالی است که اهل معرفت اساس سیر خویش را بر اصل تمایز میان حقیقت و مجاز نهاده‌اند، نه بر اساس تمایز میان موجود رابط و مستقل. عرفا بر وحدت شخصی وجود تأکید می‌ورزند و دیگران حتی مراتب اسماء و صفات را اعتباری میدانند (همان: ۱۷۸).

به بیان دیگر، محقق اصفهانی پیوند میان واجب تعالی و ممکنات را بر اساس وجود رابط و مستقل تفسیر میکند و ماسوی الله را عین الربط والتعلّق والفقر میدانند؛ در حالیکه وجود رابط و مستقل در جایی معنا دارد که علت و معلولی در کار باشد و حال اینکه در عرفان نظری، علیّت و معلولیت بدلیل اینکه در بردارنده کثرت و تعدد است نفی گردیده، و بر تجلی و ظهورات تأکید میشود.

۳) در عرفان نظری از حضرت اطلاق حق تعالی به «وجود مقسمی» یا «وجود من حیث هو هو» یا «غیب هویت» تعبیر میکنند؛ وجود صرف و مطلق خداوند در مرتبه اطلاق مقسمی پیراسته از هر تعین و تقید و تمایز و اسم و رسمی است، زیرا در مرتبه غیب الغیوب هیچ مجالی برای اعتبارات نیست و همه تعینات و اعتبارات و قیود حتی قید «اطلاق» نیز ساقط است. ذات باری تعالی

در مقام اطلاق مقسمی هیچگونه نسبتی با ماسوا ندارد و در جمال عزت خویش مستغرق است (الترکه، ۱۳۸۱: ۱۱۹). به بیان دیگر، «مقام ذات» از هر اسم و رسم و وصف و حکمی منزّه است، و همه اعتبارات و تعینات و نسبتها و هر آنچه قابل تصور و تعقل باشد، در آن ساقط میگردد (قونوی، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

این در حالی است که محقق اصفهانی مقام ذات واجب تعالی را بنحو بشرط لا از حدود و قیود امکانی و بصورت «صرف الوجود» اعتبار میکند و گاهی نیز مقام ذات حق تعالی را بشرط لا از صفات و اسماء اندماجی یا اسماء و صفات تفصیلی، ملاحظه مینماید و از این مقام به «غیب الهویّه»، «هویت مطلقه»، «جمع الجمع»، «حقیقه الحقائق» و غیر آن تعبیر میکند (حسینی طهرانی، ۱۴۱۹: ۶۴). حال اینکه خود اعتبار «بشرط لا» و در نظر گرفتن محو صفت و صرافت وجود حق تعالی و تجردش از قیود و حدود عدمی خود یک تعین و اعتبار بشمار می آید، و این با اطلاق مقسمی حق تعالی که همه اعتبارات و نسبتها و احکام در آن ساقط است، سازگار نیست. از اینرو علامه طباطبایی در اینباره میگوید:

این مرتبه - صرف الوجود - بالاضافه الی مراتب بعدی حدّ ندارد، و تعینات سایر مراتب از آن مقام مسلوب است. ولی همان انتفاء حدود، خودش حدّی است، و ارتفاع تعینات خودش تعینی است. پس مرتبه عالیّه مفروضه، تعینی است در عداد بقیه تعینات، و حدّی است در جرگه سایر حدود؛ اگرچه مقدم است در تحقق نسبت به باقی مراتب... و کفی فی ذلک اینکه: اصل

حقیقت را به صرف و محدود قسمت کنیم؛ زیرا به اقتضای این قسمت، صرافت و محدودیت، دوتا تقییدند که اصل حقیقت با آنها متعین و مقید میشود. و لازمه آن اینست که: اصل حقیقت، اطلاقی داشته که بالاتر از صرافت و محدودیت، واجل از اطلاق و تقیید متقابلین میباشد (همان: ۱۶۹ و ۱۷۰).

از اینرو اعتبار «بشرط لا»، قابل صدق بر وجود مطلق حق تعالی به اطلاق مقسمی نیست. (۴) عرفا میان تعینات صفاتی و اسمائی از یکسو، و ذات مطلق حق تعالی - به اطلاق مقسمی - تمایز قائلند، و بر این نکته تأکید دارند که صفات به قید تعین در مرتبه ذات حق تعالی راه ندارند، بلکه صفات و اسماء بنحو جمعی و بساطت و اندماج، مندرک در وجود نامتناهی حق تعالی هستند. اما محقق اصفهانی بر عینیت ذات با اسماء و صفات حق تعالی اصرار دارد و اینکه مصداق «علم» و «قدرت» وجود حق تعالی است، پس اگر وجود واجب تعالی هیچ حدّی ندارد و صرف الوجود است، علم او نیز صرف الوجود است، قدرت او نیز صرف الوجود است چنانکه وجود حق تعالی صرف الوجود است، و صرف الشیء لایتنّی و لایتکرّر (همان: ۹۵).

این دیدگاه با دیدگاه مشهور در عرفان نظری مغایر است، زیرا اهل معرفت ذات حق تعالی را یگانه سرچشمه و مصدر صفات میدانند، و عینیت را به این معنی که چیزی غیر از ذات، در این صفات دخیل نبوده است نپذیرفته اند، ولی آنچه مورد انکار آنهاست، عینیت صفات است با حدود و قیودشان با ذات؛ عرفا صفات و اسماء را با قید تعین و

اعتبارات، بیرون از مقام ذات الهی میدانند که هیچ اسم و رسمی و حکمی ندارد (همان: ۱۰۰).

اشکال مذکور را بگونه‌ی دیگر میتوان مطرح نمود: حکیم اصفهانی بر این باور است که استغراق ذات حق تعالی در عزت و جلال خویش اقتضا ندارد که غیر خود را نبیند و ادراک ننماید، بلکه حق تعالی بدان جهت که بسیط الحقیقه است، در بردارنده همه کمالات وجودی میباشد، از اینرو تمام مصنوعات خویش را در مرتبه ذات شهود و ادراک میکند. حکیم غروی تصریح دارد برای واجب تعالی مقام فئانی نیست مثل مقام سالک، تا آنکه تصور شود در مرحله استغراق و فناء فی الله غیر حق را نبیند (همان: ۵۷).

این سخن محقق اصفهانی که حق تعالی در مقام ذات خویش همه اشیاء را ادراک و شهود میکند قابل مناقشه میباشد، زیرا حق تعالی در مقام ذات خویش نسبت و اضافی با هیچ چیز ندارد، و آنجا همه اعتبارات و نسبتها ساقط میگردد. مگر اینکه مقصود حکیم اصفهانی از مقام ذات، همان «تعین ثانی» باشد که ذات حق تعالی خود را با ملاحظه صفات و کثرات اندماجی و بنحو بساطت و جمعیت شهود میکند، که در این صورت خلاف اصطلاح مشهور در عرفان سخن گفته شده است. شگفت اینکه ایشان در جای دیگر از نوشته خود بر خلاف این دیدگاه اظهار نظر کرده و میگوید:

گاهی ملاحظه میشود نفس وجود حقیقی من غیر تقید بالتعینات الصفاتیّه و الأسمائیّه، و لا تقید بعدمها؛ حتی تعبیر به «وجود» در این مقام از باب تفهیم و رساندن مطلب است، وگرنه اسم وجود هم بر آن صدق نمیکند. پس صرف الوجود که همه

حیثیت ذاتش، حیثیت هستی است، من غیر تخلیط بغیره؛ لوحظ علی نهج عدم اعتبار تعین و لا اعتبار عدمه. و این مرتبه را مرتبه لا اسم و لا رسم له، و غیب الغیوب، و هویت مطلقه مینامند (همان: ۱۰۳).

این یک ناسازگاری و دوگانگی آشکار است که در دیدگاه او نسبت به مقام ذات حق تعالی مشاهده میشود.

۵) محقق اصفهانی از مرتبه فیض مقدس به «لابشرط» تعبیر نموده، در حالیکه مقام فیض مقدس مقام «بشرط شیء» است یعنی بشرط اطلاق، نه مقام لا بشرط، چنانکه ایشان از این مقام به وجود منبسط تعبیر کرده است. آری، از این حیث که فیض مقدس لا بشرط نسبت به خصوصیت اشیاء است، کلام ایشان صحیح میباشد.

بطور کلی میتوان گفت حکیم غروی اصفهانی با تأکید بر مبانی فلسفی حکمت متعالیه و تطبیق آن بر مراتب تعینات حق تعالی، تفسیری متمایز از آنچه اهل معرفت در عرفان نظری بر آن پای میفشارند، دارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

محقق، حکیم و عارف واصل، غروی اصفهانی بر پایه مبانی حکمت متعالیه که خود در بسیاری از موارد و مدار اندیشه‌های ابن عربی است، تلاش نموده مراتب تعینات هستی را پایه‌ریزی کند. ایشان در پرتو «وحدت تشکیک وجود»، «وجود رابط و اضافه اشراقیه»، قاعده «بسیط الحقیقه کل الأشیاء» و «صرف الشیء لایتنی و لایتکرر» مراتب تجلیات و تعینات حق تعالی را تنظیم میکند. او نخست مرتبه صرف الوجود که «بشرط لا» از

وإن تكثرت و تمايزت إلا أنها من مراتب تعینات الحقّ الأوّل و ظهورات نوره و شؤونات ذاته لا أنها أمور مستقلة و ذوات منفصلة» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱/ ۸۳).

منابع

- الترکه، صائن‌الدین علی (۱۳۸۱) تمهید القواعد، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم: الف لام میم.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۹) توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی، مشهد: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام.
- سبزواری، ملاهادی (۱۴۲۱ق) شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، تهران: ناب.
- غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۳۸۹) کلیات دیوان کمپانی، تصحیح محمد فربودی، قم: بقیة‌الله (عج).
- _____ (۱۳۹۰) تحفة‌الحکیم، ترجمه غلامرضا رحمانی، قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۴۲۹) نهاییه‌الدرايه، تحقیق ابوالحسن القائمی، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- قونوی، صدرالدین (۱۳۸۱) اعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- ملاصدرا (۱۳۸۲) الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تحقیق سیدمصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۳) الحکمة‌المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۶) ایفاظ النائمین، تصحیح و تحقیق محمد خوانساری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۹۱) مجموعه رسائل فلسفی، تصحیح و تحقیق اصغر دادبه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا (۱۳۸۰) رساله لقاء الله، بکوشش صادق حسن‌زاده، قم: آل علی علیه‌السلام.

حدود و قیود عدمی است را مطرح میکند و آن را مقام ذات واجب تعالی برمی‌شمرد. سپس وجود منبسط و فیض مقدس را ذکر مینماید که «لابشرط» از حدود و قیود امکانی است، و مرتبه سوم را وجود «بشرط شیء» میدانند که همان اثر فعل حق تعالی یعنی وجودات امکانی است که عبارتست از عقل و نفس و طبع.

این تقسیم درباره مراتب تعینات حق تعالی با آنچه در عرفان نظری مطرح است، متفاوت میباشد، زیرا از یکسو در عرفان نظری بر وحدت شخصی وجود و نظریه تجلی تأکید شده، و از سوی دیگر، اهل معرفت مقام ذات واجب تعالی را همان اطلاق مقسمی میدانند که فاقد همه اعتبارات و نسبتهاست و هیچ اسم و رسم و حکمی ندارد، حتی قید «صرف الوجود بودن» نیز در آن مقام راه ندارد. شاید بتوان گفت بهترین وجه جمع میان دیدگاهها و اندیشه‌های عرفانی محقق اصفهانی اینست که آنها را در دو سطح ابتدایی و نهایی تلقی کنیم؛ او در مباحث عرفانی نخست یک تبیین فلسفی و صدرایی از مباحث ارائه میدهد و سپس در سطحی دیگر، یک تبیین عرفانی محض مطرح میکند.

پی‌نوشت

۱. ملاصدرا میگوید: «و مما يجب أن يعلم أن إثباتنا لمراتب الوجودات المتكثرة و مواضعنا فی مراتب البحث و التعليم علی تعددها و تكثرها لا ینافی ما نحن بصدده من ذی قبل إن شاء الله من إثبات وحدة الوجود و الموجود ذاتاً و حقيقة كما هو مذهب الأولیاء و العرفاء من عظماء أهل الكشف و الیقین و سنقیم البرهان القطعی علی أن الوجودات